

به نام آنکه مهر ورزیدن آموخت

دیدگاه‌هایی از زندگی واقعی

سخنرانی‌های آغازین

گورخیف

برگردان: رؤیا منجم

نشر علم

تهران-۱۳۹۱

سرشناسه	گرجیف، گئورگیس ایوانوویچ، ۱۸۷۳ - ۱۹۴۹ م.
عنوان و نام پدیدآور	Gurdjieff, Georges Ivanovitch دیدگاههایی از زندگی واقعی / سخنرانیهای آغازین گورجیف؛ برگردان رؤیا منجم.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات علم، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	۳۲۴ ص.
شابک	۱ - ۴۵۹ - ۲۲۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	Views from the real world: early talks [of Gurdjieff] in Moscow, Essentuki, Tiflis, Berlin, London, paris, New York and Chicago as recollected by his pupils.
موضوع	فلسفه
شناسه افزوده	منجم، رویا، مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۱ د ۴ گ/ک BP۱۰۵
رده بندی دیویی	۱۹۷
شماره کتابشناسی ملی	۲۹۵۱۶۵۹



نسخه

دیدگاههایی از زندگی واقعی

ایوانوویچ گرجیف

ترجمه: رؤیا منجم

چاپ اول، ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: باختار

چاپ: حیدری

موزکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای زاهدانمیری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۱ - ۴۵۹ - ۴۰۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ژان دو سالزمن
یادداشت ویراستار

I	آن‌هایی از حقیقت	۱۵
II	هنگام گفت‌وگو در باره موضوعات مختلف	۶۰
	برای مطالعه‌ای دقیق، به زمانی دقیق نیاز است	۸۴
	انسان موجودی چندتایی است	۱۰۳
	روش مورد استفاده در نهاد چیست؟	۱۱۰
	مشاهده خود بسیار دشوار است	۱۱۳
	چگونه می‌توان به توجه دست یافت	۱۱۴
	همه نیازی مبرم به یک تمرین خاص دارند	۱۲۹
	برای یک بخش از مردم اینجا، اقامت‌شان به کلی بیهوده شده است	۱۳۴
III	انرژی - خواب	۱۴۲
	راهی برای طولانی کردن عمر وجود دارد؟	۱۴۹
	آموزش و پرورش کودکان	۱۵۳
	دستگاه شکل‌ساز	۱۵۸
	بدن، جوهر و شخصیت	۱۶۷
	جوهر و شخصیت	۱۷۵
	تمرین "ایست"	۱۸۹
	سه توان - اقتصاد	۱۹۳
	آزمایش با تنفس	۱۹۹

- ۲۰۲ نخستین سخنرانی در برلن
- ۲۰۶ تمام تمرین‌ها را می‌توان به هفت دسته تقسیم کرد...
- ۲۰۹ آنچه در باره حرکت‌ها درست است، در باره همه چیز درست است...
- ۲۱۵ هنر آفریننده - تداعی‌ها
- ۲۱۸ پرسش و پاسخ در باره هنر و...

IV

- ۲۲۲ خداوازه
- ۲۳۶ همه جا و همیشه تأیید و نفی با هم است...
- ۲۴۵ بی‌طرفی غیرممکن است...
- ۲۴۷ همه چیز در جهان مادی است...
- ۲۵۲ کار روی خود به اندازه آرزوی کار کردن دشوار نیست...

V

- ۲۶۰ به تمام پرسش‌هایم...
- ۲۶۸ حال اینجا نشسته‌ام...
- ۲۸۷ دو نوع مهرورزی وجود دارد...
- ۲۹۰ آیا اراده آزاد جایی در آموزه شما دارد؟
- ۲۹۶ ترسها - شناسایی...
- ۲۹۸ مردم پیرو تأثیرات فراوانی است...
- ۳۱۳ رهایی به رهایی می‌انجامد...

VI

- ۳۲۱ سخنان گزیده

یادداشت ویراستار انگلیسی

گورجیف در مقام پیشگام جریان تازه‌ای از اندیشه در باره مردم (انسان) - به صورتی که در سراسر دورانها به هنگام گذار در تاریخ مردمی - روی داده رفته‌رفته شناخته می‌شود.

بیست و پنج سال پس از مرگش، نامش از پیش‌زمینه شایعات بیرون آمد و امروز به عنوان نیروی محرک کلانی بازشناخته می‌شود که به روشنی جهتی را که تمدن نوین در پیش گرفته، دیدم و در پس صحنه به آمادگی افرادی در باخترزمین پرداخته تا خودشان به کشف این مسئله برسند و در نهایت این قطعیت را در میان گونه مردم انتشار دهند که وجود تنها واقعیت نابودشدنی است.

رئوس زندگیش برای خوانندگان سلسله دوم و سوم کتابهایش ملاقات با مردمان برجسته (که در ۱۹۶۳ به چاپ رسید) و زندگی واقعی است، آن هم تنها زمانی که من هستم (که به طور خصوصی در ۱۹۷۵ به چاپ رسید) آشناست.

او که در ۱۸۷۷ در مرز روسیه و ترکیه در شرایطی کمابیش انجیلی به دنیا آمد، به دلیل آموزش و پرورش کودکی با پرسش‌های بی‌پاسخ بسیاری رویاروی شد که برای یافتن پاسخ در زمانی که هنوز بسیار جوان بود به جست‌وجوی کسانی برآمد که به شناخت و معرفت کامل زندگی مردمی رسیده بودند.

سفرهای آغازین‌اش به جاهای نامشخصی در آسیای مرکزی و خاور میانه بیست سال به درازا کشید.

با بازگشت، شروع به گرد آوردن شاگردانی در مسکو پیش از جنگ جهانی اول کرد و کارش را با گروه کوچکی از پیروان در حالی ادامه داد که در سال انقلاب روسیه به استتوکی در قفقاز رفت و از راه تفلیس، استانبول، برلن و لندن در کاخ دو پیرویه نزدیک پاریس مأوا گزید و در آنجا نهادش را برای تکامل هماهنگ مردمی

در ۱۹۲۲ به مقیاس گسترده‌تری از نو بنیان گذاشت.

پس از نخستین دیدارش از امریکا در ۱۹۲۴، به دلیل تصادفی که با اتومبیلش داشت، نقشه‌های بعدی‌اش برای نهاد از هم گسست. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۵ تمام انرژی‌اش را به پای نوشتن گذاشت.

بقیه زندگی‌اش بیشتر به کار شدید با شاگردان فرانسوی در پاریس گذرانیده شد، و سازماندهی انتشار سلسله نخست نوشته‌هایش. قصه‌های بلزباب برای نوه‌اش پس از مرگش در ۱۹۴۹ در نیویورک و لندن به پایان رساند.

آموزه‌اش از به چیز ساخته می‌شود؟ و آیا برای همه درک‌پذیر است؟

او نشان داد که می‌توان به تکامل مردمی - مضمونی که در اندیشمندی علمی جوانی‌اش بسیار برجسته و حماس بود - از راه تأثیرات توده‌ای نزدیک شد، بلکه این تکامل نتیجه رشد درونی فردی است؛ و این گونه بازشدن درونی هدف تمامی ادیان، تمامی راهها بوده است، اما نیازمند شناخت و دانش مستقیم و دقیق تغییرات در کیفیت آگاهی درونی هر کسی است؛ دانشی که در جاهایی که او از آنها دیدن کرده بود، از پیش نگاه داشته شده بود، اما تنها از راه مطالعه درازمدت خود و "کار روی خود" با راهنمایی باتجربه دست‌یافتنی است.

از راه نظم و ترتیب انگاره‌ها و تمریناتی که مرتب تغییر می‌داد، ذهن کسانی که به نزدش می‌آمدند به روی ناخرسندی کامل از خود و در عین حال مقیاس گسترده امکانات درونی‌شان، به شیوه‌ای باز می‌شد که هیچکدام هرگز فراموش نکردند.

بیان آموزه‌ای که گورجیف در قصه‌های بلزباب پیش کشیده باید در دورنمای کل تاریخ فرهنگ مردمی، از زمان آفرینش زندگی روی سیاره تا پیدایش و سرنگونی تمدن‌ها تا دوران نوین جست‌وجو شود.

خوشبختانه، گزارش‌هایی از گفته‌ها و رهنمودهای مستقیمی وجود دارد که در گفت‌وگوها، سخنرانی‌ها و گفتارهایش در پریوره و هنگام سفر از یک شهر به شهر دیگر با شاگردانش اغلب در شرایطی دشوار، با آنها در میان می‌گذاشت. آنها

گفته‌هایی است که در این کتاب آمده است.

یادداشت‌هایی است که عده‌ای از کسانی که سخنانش را شنیده و سپس با دقت آنها را از روی حافظه پیاده کرده‌اند، کنار هم گذاشته‌اند. وجود این گنجینه و نگهداری از آن در برابر کاربرد نادرست، و حتی این واقعیت که چنین یادداشت‌هایی وجود دارند، کم‌کم به گوش دیگران رسید.

با وجود کامل نبودن و حتی در مواردی شکلی پاره‌پاره داشتن، مجموعه موقتی از برخورد گورجیف با کار روی خود به صورتی است که در زمان لازم با شاگردانش در میان می‌گذاشت از این گذشته، حتی در این یادداشت‌هایی که از روی حافظه نوشته شده، چیزی که برجسته است این است که صرف‌نظر از گوناگونی مخاطبانش - در مواردی با کسانی که بعدها بود یا انگاره‌هایش آشنایی داشتند، در مواردی دیگر، با کسانی که برای نخستین ملاقات با او دعوت شده بودند - همیشه همان لحن آوای مردمی، همان مردی است که پاسخی بی‌ریا در هر کدام از شنوندگانش برمی‌انگیخت.

ژان دوسالزمن که سی سال با گورجیف زندگی کرد، از سال ۱۹۱۹ در تفلیس تا زمان مرگش و در تمام مراحل کارش مشارکت داشت، حتی مسئولیت گروه‌هایش را در دهسال آخر زندگیش به عهده گرفت. در پیشگفتارش برای نخستین چاپ این کتاب، می‌گوید:

"امروز وقتی آموزه گورجیف از سوی گروه‌های چشمگیری در آمریکا، اروپا و آسیا مطالعه و به کار برده می‌شود، به نظر خواستنی است که نوری بر ویژگی اصلی آموزه‌اش تاباند، و آن این است که در حالی که حقیقتی که جست‌وجو می‌شد، همیشه یکی بود، اما قالب‌هایی که به یاری آن به شاگردانش کمک می‌کرد تا به آن نزدیک شوند، تنها برای مدتی کوتاه کارساز بود. بی‌درنگ با رسیدن به دریافتی تازه، قالب تغییر می‌کرد.

خوانش‌ها، سخنرانی‌ها، گفت و شنودها و مطالعاتی که خصلت اصلی کار برای

دوره‌ای از زمان و برانگیزاننده عقل و هوش تا درجه باز کردن آن به شیوه کاملاً تازه‌ای از دیدن بود، به دلایلی ناگهان پایان می‌یافت.

"این شاگرد را در جای درست می‌گذاشت. چیزی که عقلش توانایی درک و دریافته‌اش را یافته بود اینک باید با احساسش تجربه می‌شد.

شرایط نااستقرارهای به وجود آورده می‌شد تا عاداتش را برهم‌ریزد. تنها امکان رویارویی با وضعیت تازه از راه مطالعه عمیق خود، با صداقت و راستگویی کامل است که به تنهایی می‌تواند کیفیت احساس مردمی را تغییر دهد.

سپس بدن به توبه خود لازم بود تا تمام انرژی توجه‌اش را گردآوری کند تا خود را با نظمی که قرار بود به آن خدمت کند، هم‌نوا سازد.

به دنبال آن، تجربه می‌توانست جریانش را به سطحی دیگر دنبال کند.

"همان‌طور که گورجیف خود مرتب می‌گفت: "تمام بخشهایی که مردمی را می‌سازد باید آگاه شوند - آن هم از تنها راهی که برای هر کدام از آنها مناسب است - و گرنه تکامل نامتعادل می‌شود و نمی‌تواند پیشتر رود.

انگاره‌ها، فراخوان‌هاست، فراخوانی به دنیایی دیگر، فراخوانی از سوی کسی که می‌داند و می‌تواند راه را به ما نشان دهد. اما دیگر نمی‌تواند نیازمند چیز بیشتری است. تنها در صورتی قابل دست‌یابی است که میان نیروی آگاهانه‌ای که پائین می‌آید و تعهد کاملی که به آن پاسخ می‌دهد، برخوردی واقعی صورت بگیرد. این باعث هم‌جوشی می‌شود.

آن وقت زندگی تازه می‌تواند در مجموعه شرایطی تازه ظاهر شود که تنها کسی که دارای آگاهی عینی است می‌تواند بیافریند و به آن تکامل بخشد.

اما برای دریافتن آن فرد باید از تمامی مراحل این تکامل خود بگذرد.

بدون چنین تجربه و دریافتی، کار تأثیر خود را از دست می‌دهد و شرایط به اشتباه تعبیر می‌شوند؛ آنها به لحظه درست کشانده نمی‌شوند و وضعیت‌ها و تلاش‌ها در سطح زندگی معمولی باقی می‌ماند و به شکل بی‌ثمری خود را تکرار می‌کنند."

آن‌هایی از حقیقت شرح گفت‌وگویی با گورجیف است که یکی از شاگردان مسکو در ۱۹۱۴ نوشته و اسپنسکی در کتابش به نام در جست‌وجوی معجزه‌آسا به آن اشاره کرده است. نخستین - و شاید تنها - نمونه سلسله مقالاتی در باره انگاره‌های گورجیف است که در آن دوره پرتوفکنی کرده است.

سخنرانی‌ها با کمک مادام توماس دوهارتمن که از ۱۹۱۷ در استتوکی در تمامی این گروه‌های آنها حضور داشته و بنابراین می‌توانسته موثق بودن آنها را تضمین کند. نمایسه و از نو گروه‌بندی شده است.

قابل توجه است که بخشهایی در چندین گفتار (از جمله آنهایی که با "برای مطالعه دقیق" "به تمام پرسش‌هایم" و "دو رودخانه" شروع می‌شوند) در واقع بیان مطالبی است که گورجیف دیرتر در قالبی اندک متفاوت هنگام نوشتن آخرین فصل قصه‌های بلزباب برای نوادش از آنها استفاده کرده است.

شماری از سخنان گزیده در گذشته در شرح‌های زندگی پریوره انتشار یافته است. آنها با الفبایی خاص که تنها شاگردان با آن آشنایی داشتند، بر بالای دیوارهای اتاق مطالعه که گفتارها در آن ایراد می‌شده، نوشته شده بودند.

پیش گفتار

اغلب این پرسش از من می‌شود که چرا سخنرانی‌هایی که گورجیف برای گروه‌های خاصی از شاگردانش کرده - و همین‌طور سلسله سوم نوشته‌هایش - زودتر انتشار نیافتند، زیرا دو سلسله نخست نوشته‌هایش مدت‌هاست که انتشار یافته‌اند، نامش هم‌جا هست و آموزه‌هایش از سوی گروه‌های چشمگیری در اروپا، امریکا و حتی آسیا مطالعه می‌شود.

به نظرم لازم است به این پرسش پاسخ داد و نوری به دشواری‌هایی انداخت که با انتشار این مطالب پیوند دارد.

من سی سال با گورجیف بودم، از ۱۹۱۹ در قلیس تا زمان مرگش در ۱۹۴۹، به دنبالش به استانبول، برلن، پاریس و نیویورک رفتم و در تمام مراحل کارش مشارکت داشتم - حتی در دهسال آخر زندگی‌ش مسئولیت گروه‌هایش را به عهده داشتم. بنابراین می‌توانستم به شکلی همه‌سویه ویژگی‌های اصلی آموزه‌اش را مطالعه کنم، از جمله، در حالی که حقیقتی که جست‌وجو می‌شد همیشه یکی بود، شکل‌های کمک او به شاگردانش برای نزدیک شدن به آن تنها برای دوره محدودی کارساز بود. بی‌درنگ با رسیدن به دریافتی تازه، شکل تغییر می‌کرد. خوانش‌ها، سخنرانی‌ها، گفت‌وگوها و مطالعاتی که خصلت اصلی کار برای دوره‌ای از زمان و برانگیزاننده عقل و هوش تا درجه باز کردن آن به شیوه به کلی تازه‌ای از دیدن بود، به دلایلی ناگهان پایان می‌یافت.

این شاگرد را در جای درست می‌گذاشت. چیزی که عقلش توانایی درک و دریافتش را یافته بود اینک باید با احساسش تجربه می‌شد.

شرایط نامنتظره‌ای به وجود آورده می‌شد تا عاداتش را به هم ریزد، تنها امکان

رویاریویی با وضعیت تازه از راه مطالعه ژرف خود، با راستگویی و بی‌ریایی کامل بود که به تنهایی می‌تواند کیفیت احساس مردمی را تغییر دهد. سپس نوبت تن بود تا تمام انرژی توجه‌اش را گردآوری کند و خود را با نظمی که قرار بود به آن خدمت کند، همنا سازد.

به دنبال آن، تجربه می‌توانست مسیرش را به سطحی دیگر دنبال کند. همان‌طور که گورجیف خود مرتب می‌گفت: "تمام بخشهایی که مردم (آدم، انسان) را می‌سازد باید آگاه شوند - آن هم از تنها راهی که برای هر کدام از آنها مناسب است - و درجه تکامل نامتعادل می‌شود و نمی‌تواند پیش‌تر رود." انگاره‌ها، فراخوان‌هاست، فراخوانی به دنیایی دیگر، فراخوانی از کسی که می‌داند و می‌تواند راه را به ما نشان دهد. اما دگرگونی مردمی نیازمند چیز بیشتری است. تنها در صورتی دست‌یافتنی است که میان نیروی آگاهانه‌ای که پائین می‌آید و تعهد کاملی که به آن پاسخ می‌دهد، برخوردی واقعی پیش بیاید. این باعث هم‌جوشی می‌شود.

آن وقت زندگی تازه می‌تواند در مجموعه شرایط تازه‌ای پدید آید که تنها کسی که دارای آگاهی عینی است می‌تواند بیافریند و به آن تکامل بخشد. اما برای دریافتن آن فرد باید از تمامی مراحل این تکامل خود بگذرد. بدون چنین تجربه و دریافتی، کار تأثیر خود را از دست می‌دهد و شرایط به اشتباه تعبیر می‌شوند؛ آنها به لحظه درست کشانده نمی‌شوند و وضعیت‌ها و تلاش‌ها در سطح زندگی معمولی باقی می‌ماند و به شکل بی‌ثمری خود را تکرار می‌کنند."

قرار نبود تمام نوشته‌های گورجیف، و تمرین‌های خاصی که به شاگردانش می‌داد، انتشار یابد. آنها نقش لازم را در لحظه خاصی از کارش بازی می‌کردند که به وضعیتی خاص مربوط می‌شد، و تکرارهایی را در جهت معینی برمی‌انگیختند.

خواندن آنها همان اثری را نخواهد داشت که روی کسانی داشت که بی‌درنگ درگیر بودند.

سومین سلسله نمونه بارزی از آن است. گورجیف قصد انتشار آن را نداشت. باید به اهداف دیگری خدمت می‌کرد. از این گذشته، او هیچ‌وقت آن را به پایان نرسانید، با این ملاحظه که نقش خود را بازی کرده است - قرار بود به شاگردان پیشرفته‌ترش که می‌توانستند آن را بفهمند چون پرسش خود آنها بود، نشان دهد، رنج فردی ذهنی آنها هم اخلاقی و هم فیزیکی که هر کس باید بگذراند، و باید با وجود همه چیز آن را نداد. اگر بخواهد به هدفی برسد که برای خود مشخص کرده، باید نیرومندتر از هر چیز دیگر باشد.

از این گذشته، او هرگز هیچ بخش آن را برای شاگردانی که آماده نشده بودند، نخواند. تنها شاگردانی که برای درازترین مدت با او بودند می‌توانستند آن را بفهمند. برای همین پس از مرگش این پرسش پیش آمد که آیا باید آن را منتشر کنیم یا نکنیم؟ و به چه دلایلی؟

در مورد مطالبی که در اثر حاضر گردآوری شده روشن است که در آغاز هیچ کسی انتشار آن‌ها را تصور نکرده بود. این کتاب یادداشت‌ها سخنرانی‌ها، گفت و شنودها و گفت‌وگوهایی را دربرمی‌گیرد که از حافظه کسانی تراوش شده که آنها را شنیده‌اند. از آنها همچون گنجینه‌ای نگهداری و به دقت از هر کاربرد نادرستی در امان نگاه داشته شد، حتی وجود این یادداشت‌ها رفته‌رفته به آگاهی رسانده شد.

آنها به یاری خانم توماس دوهارتمن که از ۱۹۱۷ در اسنتوکی در تمام این گردهم‌آیی‌ها حضور داشته و برای همین می‌توانسته موثق بودن آنها را تضمین کند، مقایسه و از نو گروه‌بندی شد و این فرصت را به علاقمندان انگاره‌ها می‌دهد تا بسنجند که چگونه نیروی اندیشه‌ای که از دامنه گوناگونی از پژواک‌ها گذشته، باز هم می‌تواند طنین و توان تأثیر خود را نگاه دارد.

و سلسله سوم چی؟

پیش از آنکه آقای گورجیف از این دنیا رخت بربندد، مرا صدا کرد تا برایم اوضاع را تشریح کند و رهنمودهای خاصی به من بدهد.

"در هر زمان که مطمئن هستی زمانش رسیده دست به انتشار بزن. اول سلسله اول و دوم را منتشر کن. اما مهم‌ترین چیز آماده کردن هسته‌ای از کسانی است که می‌توانند به مطالباتی که به وجود می‌آید پاسخ دهند.

"تا زمانی که هیچ هسته مسؤلی به وجود نیامده، عمل انگاره‌ها فراسوی آستانه خاصی نمی‌رود. این به زمان نیاز دارد، حتی به زمانی زیاد.

"انتشار سلسله سوم ناگزیر نیست. به منظور دیگری نوشته شد. با این حال اگر روزی رسید که احساس کردی باید منتشرش کنی، این کار را بکن."

مسیر روشن شده بود. در عین حال که سلسله اول در حال انتشار بود، لازم بود بدون مهلت نفس کشیدن در شکل‌گیری هسته‌ای کار کرد، که بتواند به دلیل سطح عینیت، ایثار و انضباط فردی، جریانی را نگاه دارد که به وجود آمده بود.

ژان دوسالزمن